کتاب

مرزبان نامه

تألیف مرزبان بن رستم بن شروین از شاهزادگان طبرستان
در اواخر قرن چهارم هجری و اصلاح کاتب
بارع و دبیر شیوا سعد الدّین
الوراوینی در اوایل قرن
هفتم هجری

بتصحیح و تحشیهٔ

محمّد بن عبد الوهّاب قزوینی

عفی عنه

بضمیمهٔ

الترجمان عن کتاب المرزبان

تألیف

علامه محقق معزی دزفولی (قدس سره)

از انتشارات

کتابخانه صدر تهران

بسمه تعالی

مقدّمهٔ مصحّح

مرزبان نامه چنانکه ملاحظه میشود کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانهای حکمت آمیز که بطرز و اسلوب کلیله و دمنه از السنهٔ وحوش و طیور و دیو و پری فراهم آورده‌اند، ظاهرًا اصل این کتاب در اواخر قرن چهارم هجری بلهجهٔ قدیم طبرستانی در مازندران تألیف شده و وضع آن منسوب است باصفهبد مرزبان بن رستم بن شروین پریم از ملوك طبرستان از آل باوند که سلسلهٔ معروفی است در تاریخ آن مملکت،

در کتب متأخّرین از مورّخین و ارباب سیر و تذکره نویسان ذکری از مرزبان نامه بنظر نرسید جز حاجی خلیفه در کشف الظنون که فقط بذکر نام «مرزبان نامه» بدون اضافهٔ هیچگونه شرح و تفصیلی قناعت کرده معلوم میشود که خود کتاب بنظر او نرسیده بوده است، و دیگر مرحوم رضا قلیخان در فرهنگ ناصری گوید:

«مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر نظم و نثر و حکمت و حکایت که مرزبان نام پسر رستم ملك و پادشاه مازندران و منسوب بامیر قابوس شمس المعالی نوشته»

و همو در تذکرهٔ مجمع الفصحاء در ترجمهٔ حال مرزبان فارسی از شعراء سلجوقیّه گوید:

«مرزبان فارسی، نامش چون دستگاه دانشش رفیع و چون بارگاه همّتش

وسیع میدان بلاغت‌را فارس و ایوان فصاحت‌را حارس بعضی گویند معاصر حکیم حنظلهٔ بادغیسی و ابو سلیك گرگانی است و مرزبان نامه بوی منسوبست و بعضی نوشته اند که صاحب مرزبان نامه از اجداد آل زیار و قابوس وشمکیر بوده است و آن مرزبان دیلمی بوده است و این فارسی است حقّ آنست که نام وی رفیع الدّین و شیرازیست و مرزبان نامه بتحقیق از وی نیست معاصر سلجوقیّه و مدّاح ارسلان سلجوقی بوده»

اقدم و اصحّ مواضعی که مرزبان نامه و واضع اصلی آن در آن ذکر شده است در کتاب قابوس نامه است للأمیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر ابن قابوس بن وشمکیر که در سنهٔ ٤٧٥ هجری تألیف شده است، در دیباچهٔ قابوس نامه در خطاب پسرش گیلانشاه گوید:

«.... و چنان زندگانی کنی که سزای تخمهٔ پاك تو باشد که ترا ای پسر تخمه و اصل بزرگست و از هر دو اصل کریم الطّرفین و پیوسته ملوك جهانی، جدّت ملك شمس المعالی قابوس بن وشمکیر که نبیرهٔ ارغش فرهادوند است و ارغش فرهادوند مَلِك گیلان بوده بروزگار کیخسرو و ابو المؤیّد بلخی ذکر او در شاهنامه آورده و مُلك گیلان باجداد تو از او یادگار مانده، وجدّهٔ مادرم دختر ملك زاده مرزبان بن رستم بن شروین که مصنّف مرزبان نامه است و سیزدهم پدرش کیکاوس بن قباد بود برادر ملك نوشروان عادل الخ»

پس از آن در کتاب تاریخ طبرستان لمحمّد بن الحسن بن اسفندیار که در سنهٔ ٦١٣ تألیف شده در فصل حکمای طبرستان ترجمهٔ حالی از واضع مرزبان نامه مسطور داشته گوید[1]:

(۱) نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ٦٢ که علامت آن اینست (Suppl. pers. 1436, f. 62*b*)، رجوع کنید نیز بترجمه و اختصار تاریخ مذکور بزبان انگلیسی بقلم استاد علاّمه ادوارد برون ص ٨٦، و عنوان ترجمهٔ مذکور اینست (*An abridged translation of the History of Tabaristán*, by Edward G. Browne, Leiden, 1905).

«اصفهبد مرزبان بن رستم بن شروین پریم که کتاب مرزبان نامه از زبان وحوش و طیور و انس و جانّ و شیاطین فراهم آورده است اگر دانا دلی عاقلی از روی انصاف نه تقلیدْ معانی و غوامض حکم و مواعظ آن کتاب بخواند و فهم کند خاك بر سر دانش بیدپای فیلسوف هند باشد که کلیله و دمنه جمع کرده و بداند که بدین مجموع اعاجم را بر اهل هند و دیگر اقالیم چند درجه فخر و مزیّت است، و بنظم طبری اورا دیوانی است که نیکی نامه میگویند دستور نظم طبرستان است و ابراهیم معینی گوید

چنین[1] کته[2] دونای زرّین کتاره • به نیکیه نومه که شرجاد یاره
این پیری[3] ساجهٔ[4] اندومن[5] کاره»

و بطور تحقیق معلوم نیست که زبان واضع اصلی این کتاب در چه زمان وفات یافته، مسیو شفر از مشاهیر مستشرقین فرانسه در جلد دوّم از «قطعات منتخبهٔ پارسی» شرحی مفید در خصوص کتاب مرزبان نامه و واضع اصلی و انشاء ثانوی آن که همین کتاب حاضر است نگاشته[6] و در آنجا مرزبان واضع کتاب را پسر رستم بن سرخاب بن قارن از ملوك آل باوند در طبرستان که در سنهٔ ۲۸۲ (وبقول شفر سنهٔ ۳۰۲) وفات نمود دانسته[7]، و این فقره با اسم جدّ مرزبان شروین پریم که در قابوس نامه و تاریخ این اسفندیار هردو مسطوراست نمیسازد، و احتمال قویّ میرود که مرزبان واضع کتاب پسر پادشاهی دیگر از ملوك طبرستان یعنی رستم بن شهریار ابن شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن شروین بن سرخاب بن مهرمردان بن سهراب بن باو (جدّ ملوك باوند) ابن شاپور ابن کیوس بن قباد باشد وکیوس برادر نوشروان عادل است، و دلیل

(۱) در حاشیهٔ ترجمهٔ پرفسور ادوارد برون: «چتن»، (۲) در نسخهٔ پاریس این کلمه را ندارد، (۳) در ترجمهٔ پروفسور برون: پری، (۴) ایضا: بیاجه و ماجه، (۵) ایضا: اندوهن، (٦) عنوان کتاب مذکور اینست Ch. Schefer, Chrestomathie persane, tome II, pp. 194—211. Paris, 1885. (۷) تاریخ طبرستان لابن اسفندیار، نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ۱۵۱ و ترجمهٔ آن بقلم پرفسور برون ص ۲۴۸،

بر صحّت این دعوی و قوّت این احتمال آنست که عنصر المعالی کیکاوس مصنّف قابوس نامه که از نوادگان دختری مرزبان است صریح گوید که سیزدهم پدر مرزبان کیکاوس (کیوس) بن قباد است و در این نسب نامه که از روی تاریخ محمّد بن اسفندیار استخراج شده است[1] کیوس بن قباد پدرِ چهاردهم مرزبان است و بدیهی است که در اینگونه انساب طویل زیاده و نقصان یك نفر البتّه مغتفر است چه بواسطهٔ بعد عهد و طول مدّت احتمال سهو و خطا بسیار قوی است، پس تقریبًا بیقین می‌پیوندد که مرزبان مصنّف مرزبان نامه پسر همین رستم بن شهریار بن شروین است نه رستم بن سرخاب بن قارن چنانکه شِفِر گفته است، و بنا برین باید «رستم بن شروین» را در عبارت قابوس نامه و تاریخ محمّد بن اسفندیار بمعنی «رستم بن شهریار بن شروین» گیریم یعنی گوئیم که بجای نسبت پدر نسبت بجدّ داده اند و این طریقه بسیار معمول و متعارف است چون ابن سینا و ابن هشام و ابن مالك و غیرهم که همه نسبت بجدّ است،

پدر مرزبان اصفهبد رستم بن شهریار بن شروین معاصر شمس المعالی قابوس بن وشمکیر (سنهٔ ۳۶۶—۴۰۳) بود و در کوهستان فریم (یاپریم) و شهریارکوه قایم مقام پدر شد[2] و پدرش شهریار بن شروین معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنهٔ ۳۹۷ (بقول شفر[3]، معلوم نیست از روی چه مأخذی) بتخت نشست و مدّتی دراز بماند و زمان سلطان محمودرا درك نمود و اوست که فردوسی بعد از فرار از دربار سلطان محمود بنزد وی رفت و خواست شاهنامه‌را بنام او کند و آن حکایت معروف است، این است اقرب احتمالات در باب واضع اصلی مرزبان نامه، و از آنچه گذشت بطور وضوح معلوم شد که تألیف اصل مرزبان نامه در قرن چهارم هجری بوده

---

(۱) کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ۱۵۰—۱۵۳، (۲) تاریخ طبرستان لابن اسفندیار نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ۱۵۳ و ترجمهٔ آن بقلم پروفسور برون ص ۲۳۸،

(۳) Chrestomathie persane, tome II, p. 194

است نهایت آنکه بقول شفر در اوایل قرن چهارم و بر این فرض اخیر در اواخر آن بوده است، بنا برین آنچه در مقدّمهٔ مرزبان نامـهٔ حاضـر (ص ۳۲) مسطور است که «این خریدهٔ عذرارا که بعد از چهار صد و اند سال که از پس پردهٔ خمول افتاده بود و ذبول بی نامی در او اثر فاحش کرده بایّام دولت خداوند خواجهٔ جهان از سر جوان می‌گردد و طراوتی نو می‌پذیرد» گویا بعید از صواب باشد زیراکه اصلاح مرزبان نامه بقلم سعد الدّین الوراوینی چنانکه خواهیم گفت مابین سنهٔ ۶۰۷ – ۶۲۲ بوده است پس فاصله بین اصل تألیف و اصلاح آن دویست واند سال خواهد بود نه چهار صد و اند سال والله اعلم بکیفیّة الحال،

مرزبان نامه همچنان بزبان طبری قدیم تا مدّت دو قرن معمول و منتشر بوده است تا آنکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری تقریبًا در یك عصر و زمان بفاصلهٔ ده یا بیست سال کابیش دو مرتبه مرزبان نامه‌را از زبان طبری قدیم بزبان پارسی معمول عصر محلّی باشعار و امثال عرب درآورده اند بدون اینکه هیچیك ازین دو مصلح جدید اطّلاعی از اصلاح دیگری داشته باشد

کتاب روضة العقول،

ابتدا در سنهٔ ۵۹۸ در سلطنت ابو الفتح رکن الدّین سلیمانشاه بن قلج ارسلان ابن مسعود بن قلج ارسلان بن سلیمان بن قتلمش بن سلجوق از ملوك سلجوقیّهٔ روم که از سنهٔ ۵۸۸ – ۶۰۰ سلطنت نمود یکی از فضلای آن ناحیه محمّد بن غازی الملطیوی از اهل مَلَطْیَة[1] که ابتدا دبیر سپس وزیر سلیمانشاه مذکور گردید مرزبان نامه‌را اصلاح و انشا نموده آنرا بروضة العقول

(۱) مَلَطْیَة بفتح میم ولام و سکون طاء مهملة با تخفیف یاء و تشدید آن غلط مشهور است شهری است معروف از بلاد روم (آسیای صغیر) درحدود شام در شمال حلب و جنوب سیواس و جمعی کثیر از فضلا و علما بدانجا منسوبند، در نسبت بدان مَلَطی مشهور و صحیح است ولکن در هردو نسخهٔ روضة العقول ملطیوی مسطور است،

موسوم گردانید است، ازین کتاب آنچه علی الحاله در نظر است دو نسخه موجود است یك نسخه در کتابخانهٔ لَیدن از بلاد هلاند[1] و یك نسخه در کتابخانهٔ ملّی پاریس[2]، در آخر کتاب گوید :[3]

«بتاریخ غرّهٔ محرّم سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمایة این کتاب‌را که عاری بود از حلیت عبارت و معانی بدیع آن صدا گرفته از الفاظ رکیك بتوفیق خدای و موافقت رای و مساعدت و رعایت درایت و مظافرت فضایل و مظاهرت فواضل و اعانت حدس و مرافدت ذکا بجواهر زواهر الفاظ حجازی و درر غرر امثال و اشعار تازی محمّدِ غازی الملطیوی ملّکه الله نواصی مراده و بلّغه اقصی زیاده متحلّی گردانید و بجلابیب مواهبِ خاطرْ مناکب مثالب عبارت آنرا بپوشانید و مواعظ بسیار لایق هر حکایت درو زیادت گردانید تا مستفیدان ادب و مقتبسان الفاظ عرب‌را بمطالعهٔ آن رغبت زیادت گردد و از شعف چنین عبارت عذب معانی آنرا در ضبط آرند»

و در اوایل دیباچه گوید :[4]

«کتابی طلب کرده شد که از تصانیف ارباب دها و اصحاب بها باشد و مطلوب‌را شامل و مرغوب‌را کامل مرزبان نامه‌را یافته شد که از تصانیف اعقاب قابوس وشمکیر است بغرایب کیاست مشحون، و بعجایب سیاست معجون، مشتمل دقایق جهانداری، و محضون حقایق کامگاری، لکن از حلیت عبارت عاری بود و از زیور جهارت عاطل، معانی لطیف آن درری بود در صدا نشانده، و سبحهٔ بود در مستراح فکنده، گفتم این جمال‌را

(۱) رجوع کیند بفهرست نسخ شرقیّهٔ کتابخانهٔ لیدن ج ا ص ۳۵۲، و تاریخ اتمام این نسخه در سنهٔ ٦٧٩ در سلطنت کیخسرو بن قلج ارسلان از سلاجقهٔ روم بوده است،

(۲) علامت این نسخه اینست Suppl. pers. 898 و از آخر این نسخه چند ورق ناقص است لهذا تاریخ اتمام آن معلوم نیست ولی از خطّ آن معلومست که موخّر از قرن هفتم هجری نیست،

(۳) نسخهٔ لیدن ورق ۲۹۸، (٤) نسخهٔ پاریس ورق ١٤—۱۹،

تجمیلی باید داد و این کمال‌را تکمیلی ارزانی داشت از آنك ملاحت چنین عروس‌را وشاحی باید لایق و حسن این شاهد جان‌را شنفی باید موافق ... بابی از آن ترتیب رفت و بر عقل عرض افتاد چون عقل تمهید سخن و ترتیب لفظ بدید تبختر زیادت گردانید و ترفّل بغایت رسانید و گفت عبارت دمنه باستعارت مرزبان نامه نسبتی ندارد لا یقاس الخنافسُ بالحور و لا الخنادسُ بالنّور»

پس از شرحی طویل در وصف گرفتاری خود و نفی وی از ملطیه بجرّان بسبب سعایت ارباب اغراض و فرار او از حبس و رسیدن او ثانیا بخدمت رکن الدّین سلیمانشاه گوید:

«بعد مراعات فراوان و مناغات بی پایان فرمود که کتابی که درر معانی آن در سمط الفاظ عذب می‌کشیدی و بواسطهٔ نَکْتِ نُکَتِ آن لآلی معالی در سلك تلفیق منخرط می‌گردانیدی و از ازدحام اشرار و اقتحام اغمار آن‌را مهمل گذاشتی درین عهد همایون ما که از ضرر مصون باد و از بذاذت مأمون بالقاب مبارك ما تمام باید کرد و باصطناع حضرت جلّت ما اومیدوار باید بود ... چون لفظ عزیز شاه در طلب فضایل شاهد عدل یافته آمد جهت اتمام کتاب بعودت اجازت خواسته شد با خاطری منشرح و املی منفسح بملطیه کنفها الله باز گشتم حوایل زایل و هوس باتمام کتاب مایل چون بملطیه رسیدم تتمیم کتاب‌را مهمّ داشتم متوکّلاً علی الله فی التّلفیق مرتقبًا من عنده حسن التّوفیق باقی این کتاب مبارك پیش خاطر آوردم و معانی مَعین و مبانی متین آن بر خاطر عرض دادم و بجدّی تمام و جهدی بغایت در تشذیب معانی و تهذیب نکت آن استقلال نمودم و بتأیید خدای و دولت شاه و مساعدت فضیلت آنرا تمام کردم و عادتی قدیم و قاعدهٔ معهود است که چون فرزند بوجود آید پدر اورا نام نهد و چون مدّت او امتداد یابد جهت تهذیب شمایل و تحصیل فضایل اورا بمعلّم سپارد و معلّم چون کمال فطانت و شمول فراهت او بیند بنای که اورا پدر نهاده

باشد راضی نشود اورا لقبی ارزانی دارد تابدان لقب مشهور اقطار و مذکور اخیار گردد. من نیز چون مرزبان نامه‌را بدان معانی لطیف و مبانی شریف یافتم عاری از حلیت عبارت و عاطل از زیور جهارت اورا زیوری بستم که چندانك عمر عالم است از بذاذت ایمن باشد و از رثاثت مسلّم بدین سبب اورا روضة العقول لقب دادم»

روضة العقول با مرزبان نامه در عدد ابواب و ترتیب حکایات و زیاده و نقصان آن اختلاف بسیار دارد و بسیار حکایات است که در روضة العقول موجود است و از مرزبان نامه مفقود و روضة العقول از حیث کتابت اقلاً دو برابر مرزبان نامه میباشد و منقسم است بیازده باب بدین ترتیب:

باب الملك و اولاده،
باب مناظرهٔ ملك زاده با وزیر برادرش،
باب اردشیر بابکان با مهرانبه دانا،
باب مناظرهٔ دیو گاو پای با دینی،
باب تمامت مناظرهٔ دینی با دیو گاو پای،
باب داذمه و داستان،
باب زیرك و زرّوی،
باب شاه شیران با شاه پیلان،
باب شیر پرهیزگار و خرس جاهل،
باب عقاب شکارگر و آزاد چهر،
باب ملك نیکبخت با زنش یونا،

و این باب اخیر از مرزبان نامه بکلّی منقوداست، برای نمونهٔ انشاء و سبك عبارت روضة العقول دوسه حکایت از ابواب متفرّقهٔ آن التقاط و در اینجا ایراد گردید:

داستان کنیزك و آبکامه،

گاو پای گفت قدما گفته اند چون بنیاد طلب بر وجه صواب نهاده شود حصول مراد لبّیك گویان استقبال نماید چه هرك آبکامه نداند خواست سُکره تهی باز آرد چنانك خواجهٔ گفت کنیزك خودرا، وزیر گفت همیشه عاطفت خداوند شامل و لطافت کامل بوده است اگر فواید این حکایت کرامت فرماید با دیگر مَکارم مضاف شود، حکایت، گاوپای گفت خواجهٔ را لذّت آبکامه دامن گیر شد کنیزك‌را گفت از همسایه آبکامه بخواه کنیزك بخانهٔ همسایه رفت و گفت خواجهٔ من می‌فرماید که این سُکُره‌را آبکامه پرکن همسایه گفت نمانده است کنیزك [دست] تهی باز آمد خواجه پرسید که اقتراح مطلوب بچه عبارت ایراد نمودی کنیزك صورت حال عرض داد خواجه گفت هرگاه که صورت طلب از زیور تلطّف عاطل بود و از یُمن تبصبص دور اتمام آن درحدّ امکان نیاید و سُکره کَفُؤادِ أُمِّ مُوسی باز آید برو بدر آن همسایهٔ دیگر و حلقهٔ در بلطف بزن و چون آواز دهد جواب باکرام تمام باز ده و چون در سرای شدی شرایط تحیّت و تواضع و خدمت و تخاضع بجای آر و بی تحاشی انبساط زیادت کن و سر کدبانو بوسه ده و لحظهٔ بنشین و از خویشتن اتّحادی بغایت و تودّدی بکمال ظاهر گردان و بعد استحباب و استطراب اورا بگوی که عفّت تو شایع است و ترتیب سرای تو مشهور و لذّت ریچار تو معلوم مگر خواجهٔ من بندهٔ تو از آبکامهٔ شما خورده است و هرگاه باوصاف آن خوض می‌نماید و باتّصاف آن مبالغت می کند و بعد از آن اضراب نمای و از سر تشوّر و تخفّر بگوی استلذاذ آن آبکامه مستحثّ اقتراح قدری شده است اگرچ تصدیع و ابرام از حدّ گذشت امّا ترتیب کدبانوئی و شرح ریچار تو با کدبانوی من گفته است می‌خواهد که مصداق سخن خویش بواسطهٔ آبکامهٔ تو ظاهر کند اگر قدری

فرمائی آن انعام با دیگر اکرام انضمام یاود(۱) و چون اشارت کند با کنیزک در حویج خانه رو و اورا بانواع مناغات مبذول دار و حسن و جمال و غنج و دلال اورا مدح کن و اورا بگوی عین الله علیك بنظافت شمایل مشهوری و بلطافت خصایل موصوف اگر خواجهٔ ترا حسّ سلیم و فطرت کریم بودی مستحقّ کدبانوئی و لایق خاتونی تو بودی و اگرچ حالی میسّر نیست امّا با این لباقت و رشاقت که تراست بدین رتبت بخواهی رسید، کنیزک همچنین کرد آن کنیزک دیگر تای نان سپید باضافت کامه بُرد و گفت هرگاه که آنکامه بایست باشد بی اعلام خاتون مرا بگوی تا باسعاف رسانم کنیزک با نان و کامه در خدمت خواجه رفت(۲)،

داستان فلّاح و معبّر،

داذمه گفت چنان شنیدم که فلّاحی بخواب دید که حدیقهٔ حدقهٔ او مقفول بود و انسان دیدهٔ او مغلول چون از آن بیخودی افاقت یافت و از آن تهویم بصر او بدست یقظت مکحّل شد حالی بنزدیك معبّر آمد و احوال اقفال دیده باز نمود معبّر گفت دو درم بده تا تعبیر آن بوجه صلاح ادا افتد فلّاح دو درم بدو داد معبّر گفت که در چمن حلال تو نهال جمال بشکفد و شجره ودّیّهٔ تو بثمرهٔ ولادت مثمر گردد فلّاح بخانه آمد از نسیم طلق شکوفهٔ سرور شکفته یافت نوبت دیگر فلّاح‌را پای رنجور شد نزدیك حکیم آمد و احوال تفجّع پای عرض داد حکیم گفت دو درم بده تا اسباب معالجت آن گفته شود فلّاح دو درم بدو داد حکیم گفت برو دنبه برو بند فلّاح چنان کرد قرحهٔ او اندمال یافت فلّاح با خود گفت این حرفت از مکابدت زراعت و تحمّل حرارت هواجر و معانات حراثت بهتر است بعد ازین معبّری کنم و هرکس‌را بانواع ترحیب نمایم تا بدان

(۱) کذا فی کلتا النسختین، یعنی «یابد»، (۲) روضة العقول، باب مناظرهٔ دیو گاو پای با دیبق، نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ۱۳۰–۱۳۱،

سبب بمراتب اعلی و مطالب اقصی برسم چون رای سخیف او برین عزیمت مجدّ شد آلت حراثت بفروخت و ادوات معبّران بخرید و بر طرف دکّانی بنشست خادمی که منزلت شریف و محلّ منیف داشت خوابی دیده بود و خاطر او از هول آن متفکّر شده اورا دید بر طرف طرانی نشسته خواب برو عرض کرد فلّاح گفت دو درم بده تا تعبیر خواب کرده شود خادم دو درم بدو داد فلّاح گفت ترا فرزندی باشد خادم تبسّمی نمود اورا گفت من خادمم اسباب تناسل منقطع است برزگر گفت اگر صدق مقال میطلبی دو درم دیگر بده تا صورت یقین از حجاب ارتیاب بدر آرم خادم دو درم دیگر بدو داد برزگر گفت دنبه اندر پای بند خادم‌را نهایت ضجرت و غایت حیرت بر ضمیر مستولی شد در تثریب و توریط او اشارت فرمود فلّاح خایب و خایف میگریخت و میگفت

من تحلّی بغیر ما هو فیهِ * فضحته شواهدُ البرهان(۱)

داستان فیلسوف با مشتری،

یونا گفت شنودم که فیلسوفی بود بذلّ قلّ مأخوذ و باصعاق املاق گرفتار دست یأس رقم اخفاق بر ناصیهٔ مراد او کشیده و پای مسکنت او در دامن خیبت مانده قوّت او از عدم قوت ساقط شده و از شکنجهٔ سغب مزأزت ذانش ظاهر گشته روزی زنش اورا گفت ای مرد ایزد تعالی رزق مردم در اقتراف و سعی نهاده است مَنْ سَعَى رَعَى وَمَنْ نَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ من نان بپزم تو بر شارع اعظم بنشین و بفروش تا باشد که بواسطهٔ آن مارا قوت مهیّا شود فیلسوف در آن حکم با وی موافق شد زن نان و ترازو بدو داد و اورا ببازار فرستاد مرد در بازار بنشست مشتری چون بیامدی اورا گفتی که نان چگونه میفروشی او نان بیك پلّه نهادے و سنگ بدیگر و گفتی چنین میفروشم مشتری تبسّم نمودی و رفتی چون شام شد هیچ نفروخته

(۱) روضة العقول، باب دادمه و داستان، نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ۱۷۶—۱۷۷،

بود زن گفت چرا نفروختی گفت نخریدند زن گفت هیچ مشتری نیامد گفت آمد و از کیفیّت پرسید چون جواب چنین دادم برفت زن گفت ایشان از کمّیت می‌پرسیدند مرد گفت جواب از آنجا توان داد که پرسند[1]،

مرزبان نامهٔ حاضر،

چنانکه سابقًا اشارت شد تقریبًا ده الی بیست سال بعد از تألیف روضة العقول یکی از فضلای عراق موسوم بسعد الدّین الوراوینی[2] بدون اینکه هیچگونه اطّلاعی از اصلاح سابق مرزبان نامه داشته باشد ثانیا آن کتاب‌را از اصل زبان طبری قدیم بزبان متعارفی عراق معمول عصر خود مزیّن باشعار و امثال فارسی و عربی در آورد و آن عبارت است از همین کتاب حاضر که بطبع رسید و الحقّ در عذوبت انشا و سلاست عبارت و روانی کلام کمتر کتابی بدان پایه میرسد، از شرح حال و ترجمهٔ حیات سعد الدّین الوراوینی هیچگونه اطّلاعی بدست نداریم و از قراریکه از مقدّمه و خاتمهٔ کتاب استنباط میشود وی از مخصوصان و ملازمان خواجه ابو القاسم ربیب الدّین هرون بن علیّ بن ظفر دندان وزیرِ اتابك ازبك بن محمّد بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان که از سنهٔ ٦٠٧ – ٦٢٢ در آذربایجان واران سلطنت نمود بوده است واین کتاب‌را بنام او موشّح نموده،

خواجه ربیب الدّین مذکور معاصر محمّد بن احمد بن علیّ النّسوی منشی سلطان جلال الدّین خوارزمشاه و مؤلّف کتاب «سیرة جلال الدّین منکبرنی» بوده و بسیاری از روایات و حکایات محمّد نسوی مستند بهمین

(۱) روضة العقول، باب ملك نیکبخت با زنش یونا، نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس ورق ۲۹۰–۲۹۱، (۲) وَرَاوِي بدون نون در آخر یاقوت گوید شهر کوچکی بوده در کوههای آذربایجان ما بین اردبیل و تبریز بریك منزلی آهر، و مرحوم شفر آنرا با همین وَرَاوِین مولد سعد الدین وراوینی یکی دانسته و الله اعلم بحقیقة الحال،

ربیب الدّین وزیر است که نسوی شفاهًا ازو شنیده است[1]، وقتی که سلطان محمّد خوارزمشاه در سنهٔ ٦١٤ بعراق لشکر کشید و اتابك ازبك از آذربایجان و اتابك سعد بن زنگی از فارس بمحاربهٔ او پیش آمدند و ازبك بگریخت و اتابك سعد و رؤسای اصحاب ازبك اسیر گشتند از جملهٔ اسرا یکی ابو القاسم ربیب الدّین وزیر بود که هرروز اورا با اتابك سعد با غلّ و زنجیر در میان میدان آورده نگاه میداشتند در حالتی که سلطان محمّد خوارزمشاه ببازی گوی و چوگان مشغول بود و هیچ التفاتی بدیشان نمی نمود، تا بالآخره ایشان‌را عفو نموده ببلاد خود فرستاد،[2] بعد از استیلاء سلطان جلال الدّین منکبرنی بر آذربایجان در سنهٔ ٦٢٢ ربیب الدّین از خدمت دیوان کناره کشیده در کنج عزلت بعبادت و طاعت مشغول گردید[3] و تا سنهٔ ٦٢٤ در قید حیات بوده است،[4] ربیب الدّین مذکور وزیری فاضل و هنر پرور و علم دوست بوده و در تبریز کتابخانهٔ با شکوه مهمی تأسیس نمود مشتمل بر انواع کتب در اصناف علوم و فنون از طبّ و تفسیر و احادیث و کلام و تاریخ و ادبیّات و اسمار و حکایات و غیرها،[5] و از نفایس و نوادر نسخ عدیم النّظیر کتابخانهٔ ملّی پاریس نسخه ایست منحصر بفرد از ترجمهٔ تفسیر کبیر محمّد بن جریر طبری معروف صاحب تاریخ کبیر که بفرمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی بزبان پارسی ترجمه شده است[6] و این نسخه برای همین کتابخانه که

---

(١) رجوع کنید بسیرهٔ جلال الدّین منکبرنی طبع مسیو هوداس در پاریس سنهٔ ١٨٩١ ص ٣، ١٤–١٦، ١١٨، ١٦٢، ١٦٣،   (٢) ایضًا ص ١٤–١٥،   (٣) این است عین عبارت نسوی ص ١٥ : «حدّثنی الوزیر ربیب الدّین المذکور و کان من اکابر الزّمان و ممّن اشاب نواصی الأیّام فی تقلّد اشغال الدّیوان و حین ملك جلال الدّین اذربیجان و ارّان علی صاحبه اختار العزلة و جعل داره مدرسة فسکنها متمکّنًا علی الطّاعة مواظبًا علی العبادة ختمًا بالسّعادة و تکمیلاً لاسباب السّیادة»   (٤) ایضًا ص ١٦٢–١٦٣،   (٥) رجوع کنید بص ٢٩٧–٣٠٠ از مرزبان نامه،

(٦) در دیباچهٔ این ترجمه در ورق دوّم مسطور است:

« و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمّد بن جریر الطّبری رحمة الله علیه ترجمه

ربیب الدّین وزیر در تبریز بنا نهاده بوده استنساخ یا ابتیاع شده بوده است[1] ودر ورق آخرین بخطّ جلیّ بر زمینهٔ آب طلا این عبارت مسطورست: «لخزانة کتب المولی المعظّم دستور الأعظم بمقدّم (؟) الحاجّ و الحرمین ربیب الدّنیا و الدّین ابی القاسم هرون بن علیّ بن ظفـــر دنداں بحقّ الشراء (؟) ٥ حسن الله عاقبته»

کرده بزبان پارسی و دری راه راست و این کتاب‌را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بوذ این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر سیّد مظفّر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمة الله علیهم اجمعین پس دشخوار آمذ بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی و چنان خواست کی مرین‌را ترجمه کنذ بزبان پارسی پس علماء ما وراء النّهررا کرد کرد و این ازیشان فتوی کرد کی روا باشذ کا این کتاب‌را بزبان پارسی کردانیم کفتند روا باشذ خواندن و نبشتن تفسیر قرآن بپارسی مرآن کسی‌را که او تازی نداند از قول خدای عزّ و جلّ کی کفت وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ کفت من هیچ پیغامبری‌را نفرستاذم مکر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیکر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزکار آدم تا روزکار اسمعیل علیّه همه پیغامبران و ملوکان زمین بپارسی سخن کفتندی و اوّل کس کی سخن کفت بزبان تازی اسمعیل پیغامبر بوذ علیّه و پیغامبر ما صلّی الله علیه از عرب بیرون آمذ و این قرآن بزبان عرب بر او فرستاذند و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوك عجم اند پس بفرمود ملك مظفّر ابو صالح تا علمای ما ورا النّهررا کرد آوردند از شهر بخارا چون .... و هم ازین کونه از شهر سمرقند و از شهر اسپیجاب و فرغانه و از هرشهری کبوذ بما ورا النّهر اندر همه‌را بیاوردند و همه خطها بداذند بر ترجمهٔ این کتاب کاین راه راستست پس بیرون آمذ فرمان امیر سیّد ملك مظفّر بر دست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او بر زبان خاصّهٔ او و خادم او ابو الحسن فایق الخاصّه سوی این جماعت مردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هرکدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب‌را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار آلخ»

(۱) از سوء اتّفاق این نسخه ناقص است و فقط مشتمل است بر تفسیر قرآن از سورهٔ فاتحه تا سورة النّساء،

تاریخ اصلاح مرزبان نامه بقلم سعد الدّین الوراوینی علی التّحقیق معلوم نیست ولی چنانکه گفتیم محقّق است که در سلطنت اتابك ازبك بن محمّد بن ایلدگز یعنی ما بین سنه ٦٠٧ ـ ٦٢٢ بوده است[۱]،

ترجمهٔ مرزبان نامه بترکی وعربی،

یك نسخهٔ عربی از مرزبان نامه یا بعبارةٍ اخری اختصاری از آن در کتابخانهٔ ملّی پاریس محفوظ است[۲] و مترجم آن چنانکه از آخر کتاب معلوم میشود[۳] شخصی است موسوم بشیخ شهاب الدّین ومحتمل است که مراد شهاب الدّین احمد بن محمّد بن عربشاه معروف متوفّی در سنهٔ ٨٥٤ مؤلّف کتاب فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظّرفاء وکتاب عجائب المقدور فی نوائب تیمور باشد و مؤیّد این احتمال آنست که دیباچهٔ این مرزبان نامهٔ عربی با دیباچهٔ فاکهة الخلفا تا «امّا بعد» بعینه یکی است بدون کم وزیاد و این مرزبان نامهٔ عربی از زبان ترکی ترجمه شده است، در اوّل کتاب گوید:

«و قد وضع فی ذلك کتاب یسمّی بمرزبان نامه مترجم باللّسان الترکی عن الفارسیّ فاشار الیّ المخدوم الّذی لا یمکننی مخالفته ان اترجمه باللّسان العربیّ فامتثلت امره و ترجمتُهُ و قد جعله واضعه ثمانیة ابواب

الباب الأوّل فی تسمیته و سبب وضعه،

الباب الثّانی فی ذکر العالم و العفریت،

الباب الثّالث فی ذکر احوال الثّعلبین،

الباب الرّابع فی ذکر الکلب المسمّی بالذّکیّ و العنز،

(۱) رجوع کنند بص ٢٩٥، (۲) باین علامت Arabe 3524، ویك نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ گوتا (Gotha) از بلاد آلمان (N°. 2692) و یکی دیگر در کتابخانهٔ همیونی برلن (N° 8462) محفوظ است، (۳) در ورق آخر مسطور است «والی هذا الختام انتهی الکلام من کتاب مرزبان نامه من ترجمة الشّیخ الأمام العلاّمة اقضی القضاة شهاب الدّین مفتی المسلمین فقیر عفو الله تعالی مع تفرّغ البال عن طریق الاستعمال و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله و صحبه» انتهی،

الباب الخامس فی ذکر السّبع و سلطان الأفیال،
الباب السّادس فی ذکر وقائع الجمل و الأسد،
الباب السّابع فی ذکر العقاب و الحجلتین،
الباب الثّامن فی ذکر معاملة الأحباب،

و از قراین واضح است که ترجمهٔ ترکیِ مرزبان نامه که اساس این ترجمهٔ عربی[1] است مترجَم از همین متن حاضر یعنی انشاء سعد الدّین الوراوینی است نه از روضة العقول زیراکه غالب اشعار و امثال عرب که سعد وراوینی درین کتاب ایراد نموده بعینها در متن عربی نیز مذکور است و نیز متن عربی در ترتیب حکایات و مقدار وعدد آن تقریباً عین متن سعد وراوینی است، و این ترجمهٔ عربی در سنهٔ ۱۲۷۷ هجری در قاهره در مطبعهٔ هجری در کمال زشتی و رکاکت بطبع رسیده است،

نسخ مرزبان نامه،

متن این کتاب از روی شش نسخه تصحیح شده است از قرار ذیل:

اوّل، نسخهٔ اساس که بنای طبع این کتاب بر آن است و این نسخه در کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیّه در لندن محفوظ و اقدم و اصحّ نسخی است که ازین کتاب بنظرحقیر رسیده است و در سنهٔ ۷۶۲ در شیراز استنساخ شده است،[2]

(۱) یك نسخهٔ ترکی از مرزبان نامه که ظاهراً اساس همین ترجمهٔ عربی است و در سنهٔ ۸٤۸ استنساخ شده در کتابخانهٔ همیونی برلن محفوظ است، رجوع کنید بفهرست نسخ ترکیّهٔ برلن تألیف پرچ عدد ٤٤٤ .(*Türkischen Handschriften*, von W. Pertsch, No. 444).

(۲) علامت این نسخه این است .British Museum, Or. 6476 و در حواشی این کتاب گاهی حرف A علامت این نسخه است، و چون این نسخه اساسِ طبع این کتاب است و حسب المعمول و طریقهٔ معهودهٔ مستشرقین اروپا قرار بر این بود که مهما امکن اشکال و هیآت رسم الخطّ قدیم محفوظ و همچنان دست نا خورده بطبع رسد لهذا بعضی خصایص رسم الخطّی درین کتاب بنظر خواهد رسید که بارسم الخطّ حالیّه اندکی تفاوت

دوّم، نسخهٔ دیگر از کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیّه در لندن که از آخر آن قریب دو ورق افتاده است و آن نیز بالنّسبه نسخهٔ مصحّحی است و از سبك خطّ آن معلوم است که در قرن دهم هجری یا سابق برآن نوشته شده است[1]،

سوّم، نسخهٔ دیگر ایضاً در کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیّه در لندن که در سنهٔ ۱۲۷۷ هجری نوشته شده و این نسخه بغایت سقیم و مغلوط است و بهفت نمی ارزد[2]،

دارد و از اشاره بمهمات آن ناگزیریم، از جمله آنکه هاء مختفیهٔ آخر «که» و «چه» که متّصل بماقبل خود باشد در کتابت ساقط شود، مثال:

آنك = آنکه　　　زیراك = زیراکه
هرك = هرکه　　　آنچ = آنچه
چنانك = چنانکه　　　هرچ = هرچه
بلك = بلکه　　　اینچ = اینچه

دیگر آنکه الف «است» بعد ازین شش حرف ر ز د ذ و آ یعنی بعد از حروفی که در کتابت بما بعد متّصل نشود حتماً ساقط شود چون سایرست، جایزست، زایدست، لذیذست، آهوست، عصاست، و در کلمات مختومه بسایر حروف تهجّی یعنی حروف قابلهٔ الأتّصال بمابعد از قبیل ب ت ث ج ح الخ کلمهٔ «است» حتماً بماقبل متّصل نوشته شود چون آنست و زمینست و مستهجنست نه آن است و زمین است و مستهجن است، و در رسم الخطّ حالیّه هر دو وجه جایز است، دیگر آنکه در کلمات مختومه بهاء مختفیّه اگر آن کلمه فعل باشد الف «است» با هاء مختفیّه هردو در کتابت ساقط شود چون بودست، رفتست، فرستادست، بسنست، بجای بوده است، رفته است، فرستاده است، بسته است و امثال ذلك و اگر آن کلمه اسم صرف باشد چون خانه و هفته یا صفتی که بطریق وصفیّت استعمال شود نه بطریق فعل مرکّب در آن صورت هاء مختفیّه و الف «است» در کتابت ثابت ماند چون خانه است و هفته است و این جسدِ کشته است نه مرده، و اگر صفت بطریق وصفیّت استعمال نشده بلکه فعل مرکّب باشد واضح است که در تحت حکم قاعدهٔ اولی است یعنی الف «است» با هاء مختفیّه هردو ساقط شود چون این مردپدرش‌را کشتنست، دیگر آنکه کلمات امید، خورشید، بزرجمهر، فرود، سیم‌را همیشه بدین طریق نوشته است: اومید، خرشید، بزورجمهر، فرو، سیوم، وامثال ذلك،

(۱) British Museum, Or. 2956 و علامت این نسخه در حواشی این کتاب حرف C است،

(۲) Ibid. Or. 2973. و علامت این نسخه حرف B است،

چهارم، نسخهٔ مأسوف علیه مسیو شِفِر که اکنون در کتابخانهٔ ملّی پاریس محفوظ(۱) و در سنهٔ ۱۰۷۵ هجری استنساخ شده است و این نسخه بغایت مصحّح و مضبوط است و غالب معانی لغات مشکله و اختلاف قراآت در حواشی آن مسطور است، و مسیو شفر از روی این نسخه منتخباتی از باب اوّل و دوّم و تمام باب سوّم این کتاب که مجموع قریب ۲۷ صفحه از صفحات این کتاب میشود در جلد دوّم «قطعات منتخبهٔ پارسی» طبع نموده‌است(۲)،

پنجم، نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ ملّی پاریس(۳) که در سنهٔ ۸۲۳ هجری استنساخ شده و بالنّسبه مصحّح است،

ششم، نسخهٔ ملکی جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاجّ سیّد نصر الله اخوی سلّمه الله تعالی از وکلای سابق مجلس شورای ایران که مرحمت فرموده از طهران برای حقیر فرستاده اند، و این نسخه گرچه جدید و اختلاف بسیار با نسخ قدیمهٔ معتبره دارد ولی باز خالی از صحّت نیست و در بسیاری از مواضع بقلم خود جناب معظّم له تصحیح شده است(۴)،

کیفیّت طبع این کتاب،

این ضعیف متن مرزبان نامه‌را از روی نسخهٔ اوّل که نسخهٔ اساس است بتوسّط یکی از هموطنان محترم جناب عمدة الأعاظم و التّجّار میر علی نقی کاشانی دام اقباله مدیر سابق شعبهٔ «شرکت عمومی ایران» در لندن که اوقات عطلت خودرا باستدعای حقیر در کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیّه باستنساخ بعضی از نسخ نادره میگذرانیدند نویسانید سپس نسخهٔ خطّ ایشان‌را از روی نسخ ثلثهٔ لندن تصحیح نمود و پس از آنکه در سنهٔ ۱۳۲٤ بسمت مأموریّت از جانب

(۱) Supplément persan, 1371 و علامت این نسخه حرف D است،

(۲) Ch. Schefer, *Chrestomathie persane*, Paris 1885, tome II, pp. ۱۷۲—۱۹۹.

(۳) Ancien Fonds Persan, 384. و علامت این نسخه حرف E است، (٤) علامت این نسخه در حواشی این کتاب احیانا حرف F است،

امنای محترم «اوقاف گیب[1]» برای تصحیح و طبع تاریخ جهانگشای جوینی که چندین نسخهٔ معتبر از آن در پاریس موجود است از لندن بپاریس انتقال نمود متن مزبوررا از روی دو نسخهٔ پاریس و یك نسخهٔ طهران ثانیًا تصحیح نمود و بعضی تعلیقات و حواشی برای تفسیر اشعار و امثال عرب و غیرها بر آن افزود و غالب اختلاف قراآت مهمّرا که مغیّر معنی است نیز در ذیل صفحات اشاره بدان نمود و از اختلاف قراآت غیر مهمّه که موجب تغییر معنی نیست و بسته بمیل و هوس نسّاخ است و هیچ صفحهٔ بلکه هیچ سطری از آن خالی نمی باشد مانند اینکه در یك نسخه مثلاً «بیرون نمود» نوشته و در دیگری «بیرون کرد» و در سوّمی «بیرون گردانید» و در چهارم «بیرون فرمود» بکلّی چشم پوشید زیرا جز تضییع وقت متضمّن هیچ فائدهٔ دیگر نیست، پس از آنکه متن کتاب بقدر وسع تصحیح شد از جناب مستطاب علّامهٔ نحریر مستشرق شهیر کاتب مفلق و ادیب بارع استاد اجلّ پرفسور ادوارد برون[2] معلّم السنهٔ شرقیّه در دار الفنون کمبریج از بلاد انگلستان ادام الله ظلّه العالی که رئیس امنای «اوقاف گیب» میباشند خواهش نمود که اگر امنای محترم مصارف طبع این کتابرا بر عهده گیرند این حقیر بطبع آن اقدام نماید پس از تحصیل اجازه و جواب ایجابی شروع بطبع آن نمود و اینك پس از دو سال بحمد الله و حسن توفیقه تصحیح و تحشیه و طبع آن تمام گردید و تمام آنگه شود که پسندیده آید در نظر انور معارف پرور جناب مستطاب علّامهٔ مستشرق استاد اجلّ پروفسور ادوارد برون مدّ ظلّه العالی که در احیای آثار شرق علی الخصوص علوم و فنون ایران

---

(1) یکی از مستشرقین انگلیس موسوم بمستر گیب (Mr. Gibb) که در عنفوان جوانی و شرخ شباب این حیات فانیرا بدرود نمود مادرش از غایت محبّتی که نسبت بفرزند داشت برای تخلید ذکر و ابقاء اسم او مبلغی معیّن از مال خود مفروز نموده منافع آنرا باختصار چند نفر از امنا وقف طبع کتب مفیدهٔ عربیّه و فارسیّه و ترکیّه نمود و تا بحال قریب ده جلد کتاب بمصارف این اوقاف از طبع خارج شده است،

(2) Professor Edward G. Browne. M. A., M. B., M. R. C. S., L. R. , M. R. A. S., F. B. A.

و ادبیّات زبان عذب البیان فارسی بهیچگونه خود داری ندارند و از بذل نفس و نفیس درین معنی دریغ جایز نشمارند و بر گردن ایرانیان عموماً و این ضعیف خصوصاً حقوق بی نهایت و ایادی بی غایت دارند گوئی ایزد تبارك و تعالی وجود این مرد خیّررا از رحمت محض آفریده وطینت اورا از لطف صرف سرشته بدون شایبهٔ مبالغه و اغراق امروز وجود این بزرگوار از نوادر روزگار است و آنچه در شرح اوصاف حمیده و خصال پسندیدهٔ آن جناب از دست و زبان بسته و قلم و بنان شکستهٔ این بنده برآید یکی از هزار و اندکی از بسیار،

و اری الخلقَ مُجْمِعین علی فضلك مِن بینِ سیّدٍ و مَسُودِ
عرفَ العالِمونَ فضلك بالعلْمِ و قال الجهّالُ بالتّقْلیدِ

علاوه بر آنکه از عنفوان جوانی تا کنون که چهل و اند مرحله از مراحل زندگانی پیموده همواره بتألیف و تصنیف و ترجمهٔ کتب ادبیّه و علمیّهٔ زبان پارسی و عربی و ترکی پرداخته چنانکه تا حال قریب چهل کتاب و رساله از آن بحر زخّار وطبع سرشار تراوش نموده و از هیچگونه کمك و مساعدت مالی و جانی در احیای آثار ادبیّهٔ ایران کوتاهی نفرموده اند درین دو سه سال اخیر که دورهٔ انقلاب سیاسی ایران و تلاطم امواج فتن در آن سر زمین و ظهور حکومت مشروطه در آن مملکت اوّلاً و هدم ارکان آن اخیراً و انعقاد معاهدهٔ جدیده بین دولتین روس و انگلیس در باب مسائل راجعه بشرق و بالأخصّ ایران و غیر ذلك از امور سیاسیّه بود اگر خواهم بگویم که این وجود مبارك با همه مشاغل مدرسیّه که آنی از آن فراغت ندارند بواسطهٔ نشر مقالات در جرائد و مجلّات در قدح این معاهدهٔ میشومه و ملاقات با رجال سیاست انگلیس و مفاوضات با ایشان در امور راجعه بایران و الفت دادن ایرانیان پناهنده بلندن با رجال دولت و ادارات جراید و معاونت در نشر مقالات و لوایح ایشان در جراید معتبرهٔ انگلیس و فراهم آوردن مجالس حافله و محافل مهمّه مرکّب ازکبار رجال دولت و وکلای ملّت و ارباب

جراید و صحف برای استماع اظهارات و مطالبات ایشان تاچه اندازه در بارهٔ ایرانیان آزادی طلب عدالت خواه همراهی و مساعدت فرموده از عهدهٔ این ضعیف بکلّی بیرون است و کمیت خیال این بنده در فسحت این میدان لنگ و زبون از اینرو برداشتن پردهٔ جمال این عروس بکررا بعهدهٔ جوانمردی اولاد حق شناس ایران میگذارم و خود تنها پس از اظهار عجز و قصور خویش باکمال حسرت میگذرم هرچند دانم این وجود مبارک‌را از غایت علوّ همّت در اینگونه اعمال خیریّه غایت و غرضی دنیاوی در نظر نیست و از ثنا و مدح ابناء عصر مطلقا مستغنی است فتوّت در سرشتش مضمر است و فضیلت در ذاتش مخمّر طبعًا مجبول بر نیکی و احسان است و مجبور بادای مطالبات وجدان،

تجمّعت فی فؤاده هِمَمٌ * مِلْءُ فؤاد الزمان احداها
لوکفر العالمون نعمته * لَمَا عَدَتْ نفسُهُ سجایاها
کالشّمس لاتبتغی بما صنعت * معرفةً عندهم و لا جاها

و بدیهی است که تاریخ ادبی و سیاسی ایران هرگز حقوق بیکران آن بزرگوارا فراموش نخواهد نمود و نام بلند اورا تا بقاء لیل ونهار برصفحات جراید روزگار که آیینهٔ نیك وبد ابناء زمانه است مخلّد وجاوید خواهد داشت

و کُنْ حدیثًا حسنًا ذکره * فانّما النّاسُ احادیثُ

و این بنده خود قریب چهار سال است که در اروپا در ظلّ جناح افضال و مهمان مائدهٔ نوال آن بزرگوار میباشم و در این مدّت از هر جهت این ضعیف‌را مرفّه الحال مزاح العلّة مکفیّ المؤنة داشته اند و مانند آفتاب جهانتاب که بحسن تربیت خاك خواررا منبت ازهار و اشجار گرداند وجود عاطل این بنده‌را که از تواتر مصائب و توالی نوائب از حیّز انتفاع افتاده بود بکار انداخته و بخدمت علم و ادب وا داشته‌اند تا باحیاء اینگونه آثارنفیسه موفّق میگردم و از اینراه برحسب قوّه خدمتی بعالم معارف و زبان وطن عزیز خود میکنم

من همچو خاك خوارم و تو آفتاب و ابر ٭ گلها و لالها دم ارتربیت کنی

و در ختم سخن از جناب مستر اِلِس نایب رئیس شعبهٔ شرقی از کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیّه در لندن و مسیو بلوشه نایب کتابدار شعبهٔ شرقی از کتابخانهٔ ملّی پاریس که در تسهیل اسباب تفتیش و تعاطی کتب مطبوعه و نسخ خطّی ٥ در بارهٔ این بنده کمال همراهی و مساعدت‌را نموده اند نهایت تشکّر و امتنان دارم،

محمد بن عبد الوهّاب قزوینی
تحریرًا فی پاریس ٢٤ شوّال المکرّم ١٣٢٦
مطابق ٢٠ نومبر ١٩٠٨ مسیحی،